



۲۰۱۷/۰۸/۱۴

بصیر صباح

سفرها و خاطره ها

تطبع و تحریر (ب. صباح)

قسمت چهارم

سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی کتاب و گزارشی از یک سفر هفت ساله اوست. این سفر در ششم جمادی الاخر سال ۴۳۷ قمری از مرو آغاز شد و در جمادی الاخر سال ۴۴۴ قمری با بازگشت به بلخ پایان پذیرفت.



مناطق که حکیم و فیلسوف بزرگ ناصر خسرو بلخی از آن تذکر داده است - چنین اند:

جده - شهری بزرگ است و باره ای حصین دارد، بر لب دریا، و در او پنج هزار مرد باشد. بر شمال دریا نهاده است و بازارهای نیک دارد. و قبله مسجد آدینه سوی مشرق است و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروف است به مسجد رسول علیه الصلوة و السلام. و دو دروازه است شهر را: یکی سوی مشرق که رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو با دریا دارد. و اگر از جده بر لب دریا سوی جنوب بروند به یمن رسند، به شهر صعده، و تا آنجا پنجاه فرسنگ است. و اگر سوی شمال روند به شهر جار رسند، که از حجاز است. و بدین شهر جده نه درخت است و نه زرع، هر چه به کار آید از رستا آرند. و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگ است. و امیر جده بنده امیر مکه بود و او را تاج المعالی بن ابی الفتوح می گفتند. و مدینه را هم امیر، وی بود. و من به نزدیک امیر جده شدم و با من کرامت کرد، و آن قدر باجی که به من می رسید از من معاف داشت و نخواست، چنانکه از دروازه مسلم گذر

کردم. و چیزی به مکه نوشت که: این مردی دانشمند است از وی چیزی نشاید بستن. روز آدینه نماز دیگر از جده بر فتمیم. يك شنبه سلخ جمادی الاخره به در شهر مکه رسیدیم. و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار، عمره را، در مکه حاضر باشند اول رجب، و آن موسمی عظیم باشد. و عید رمضان همچنین. و به وقت حج بیایند. و چون راه ایشان نزدیک و سهل است، هر سال سه بار بیایند. صفت شهر مکه، شرفها الله تعالی - شهر مکه اندر میان کوه ها نهاده است نه بلند.

و از هر جانب که به شهر روند تا به مکه نرسند نتوان دید. و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقبیس است، و آن چون گنبدی گرد است چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند بر سر رسد، و در مشرقی شهر افتاده است، چنانکه چون در مسجد حرام باشند، به دی ماه، آفتاب از سر آن برآید. و بر سر آن میلی است از سنگ برآورده، گویند ابراهیم، علیه السلام، برآورده است. و این عرصه که در میان کوه است شهر است، دو تیر پرتاب در دو بیش نیست. و مسجد حرام به میانه این ساحه وسیع اندر است. و گرد بر گرد مسجد حرام شهر است و کوچه ها و بازارها و هر کجا رخنه ای به میان کوه در است دیوار باره ساخته اند و دروازه بر نهاده. و اندر شهر هیچ درخت نیست، مگر بر در مسجد حرام، که سوی مغرب است، که آن را باب ابراهیم خوانند بر سر چاهی درختی چند بلند است و بزرگ شده. و از مسجد حرام بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابوقبیس است و دامن کوه ابوقبیس صفاست، و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده اند، و سنگها به ترتیب رانده که بر آن آستانه ها روند خلق، و دعا کنند، و آنچه می گویند، «صفا و مروه کنند»، آن است.

و به آخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای است، و بر او خانه های بسیار ساخته اند، و در میان شهر است. و در این بازار بدونند، از این سر تا بدان سر. و چون کسی عمره خواهد کرد، اگر از جای دور آید، به نیم فرسنگی مکه هر جا میله ها کرده اند و مسجدها ساخته، که عمره را از آنجا احرام گیرند. و احرام گرفتن آن باشد که، جامه دوخته از تن بیرون کنند و ازاری بر میان بندند، و ازاری دیگر یا چادری بر خویشان در پیچند و به آوازی بلند می گویند که: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و سوی مکه می آیند. و اگر کسی به مکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میله ها برود و از آنجا احرام گیرد و لبیک می زند و به مکه درآید به نیت عمره. و چون به شهر آید به مسجد حرام درآید، و به نزدیک خانه رود و بر دست راست بگردد، چنانکه خانه بر دست چپ او باشد، و بدان رکن شود که حجرالاسود در اوست، و حجر را بوسه دهد، و از حجر بگذرد، و بر همان ولا بگردد و باز به حجر رسد و بوسه دهد، يك طواف باشد. و بر این ولا هفت طوف بکند. سه بار به تعجیل بدود و چهار بار آهسته برود. و چون طواف تمام شد به مقام ابراهیم، علیه السلام، رود - که برابر خانه است - و از پس مقام بایستد، چنانکه مقام ما بین او و خانه باشد، و آنجا دو رکعت نماز بکند، آن را نماز طواف گویند. پس از آن در خانه زمزم شود، و از آن آب بخورد یا به روی بمالد و از مسجد حرام به باب الصفا بیرون شود - و آن دری است از درهای، مسجد، که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست - بر آن آستانه های کوه صفا شود، و روی به خانه کند و دعا کند - و دعا معلوم است - چون بخوانده باشد، فرو آید، و در این بازار سوی مروه برود، و آن چنان باشد که از جنوب سوی شمال رود. و در این بازار که می رود بر درهای مسجد حرام می گردد. و اندر این بازار آنجا که رسول، صلی الله علیه و آله، سعی کرده است و شتافته، و دیگران را شتاب فرموده، گامی پنجاه باشد. و بر دو طرف این موضع چهار مناره است، از دو جانب، که مردم که

از کوه صفا به میان آن دو مناره رسند، از آنجا بشتابند تا میان دو مناره دیگر، که از آن طرف بازار باشد و بعد از آن آهسته روند تا به کوه مروه. و چون به آستانه ها رسند، بر آنجا روند، و آن دعا که معلوم است بخوانند، و باز گردند. و دیگر بار در همین بازار در آیند چنانکه چهار بار از صفا به مروه شوند و سه بار از مروه به صفا، چنانکه هفت بار از آن بازار بگذشته باشند.

چون از کوه مروه فرود آیند همانجا بازاری است، بیست دکان روی با روی باشند همه حجام نشسته، موی سر بتراشند چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند. در این بازار بزرگ، که سوی مشرق است و آن را سوق العطارین گویند. بناهای نیکو است و همه دوا فروشان باشند. و در مکه دو گرمابه است فرش آن سنگ سبز، که قسان سازند. و چنان تقدیر کردم که در مکه دو هزار مرد شهری بیش نباشد، باقی قرب پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. و در آن وقت خود قحط بود و شانزده من گندم به يك دینار مغربی بود و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندر شهر مکه اهل هر شهری را از بلاد خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیره سراها بوده، اما اکثر آن خراب بود و ویران. و خلفای بغداد عمارت های بسیار و بناهای نیکو کرده اند آنجا، و در آن وقت که ما رسیدیم، بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملك ساخته بودند. آب چاه های مکه، همه شور و تلخ باشد، چنانکه نتوان خورد، اما حوض ها و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هر يك از آن به مقدار ده هزار دینار برآمده باشد. و آن وقت به آب باران که از دره ها فرو می آید پر می کرده اند. و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیر عدن بود، و او را پسر شاد دل می گفتند، آبی در زیر زمین به مکه آورده بود، و اموال بسیار بر آن صرف کرده، و در عرفات بر آن کشت و زرع کرده بودند، و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیز ها ساخته، الا اندکی به مکه می آمد، و به شهر نمی رسید و حوضی ساخته اند که آن آب در آنجا جمع می شود، و سقایان آن را برگیرند و به شهر آورند و بفروشند. و به راه برقه به نیم فرسنگی چاهی است که آن را بنرالزاهد گویند و آنجا مسجدی نیکو است و آب آن چاه خوش است و سقایان از آنجا نیز بیاورند به شهر و بفروشند. هوای مکه عظیم گرم باشد. و آخر بهمن ماه قدیم خیار و با درنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا. و این نوبت چهارم که به مکه رسیدم، غره رجب سنه اثنی و اربعین و اربعمائه تا بیستم ذی حجه، به مکه مجاور بودم.

پانزدهم حمل انگور رسیده بود، و از رستا به شهر آورده بودند، و در بازار می فروختند. و اول اردی بهشت خربزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه ها به زمستان آنجا یافت شود و هرگز خالی نباشد. صفت زمین عرب و یمن - چون از مکه به جانب جنوب روند به يك منزل به ولایت یمن رسند و تا لب دریا همه ولایت یمن است. و زمین یمن و حجاز به هم پیوسته است و هر دو ولایت عرب زبانند. و در اصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، و سه جانب این هر دو زمین دریاست و این زمین چون جزیره ای است: اول جانب شرقی آن دریای بصره است. و غربی دریای قلزم - که ذکر آن در مقدمه رفت، که خلیجی است - و جانب جنوبی دریای محیط است. و طول این جزیره - که یمن و حجاز است - از کوفه باشد تا عدن، مقدار پانصد فرسنگ از شمال به جنوب، و عرض آن - که از مشرق به مغرب است - از عمان است تا به جاز که مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تا مکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن. و در زمین عرب آبادانی اندک است و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند، و خداوند ستور و چهار پا و خیمه. و زمین حمیر سه قسم است: يك قسم از آن تهامه گویند، و آن ساحل دریای قلزم است بر جانب مغرب و شهرها و آبادانی بسیار است چون صعده و زبید و صنعا و غیره. و این شهر هائی است بر صحرا، و پادشاه آن بنده حبشی بود از آن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم از حمیر کوهی است که آن را نجد گویند و اندر

او دیولاخها و سرد سیرها باشد و جاهای تنگ و حصارهای محکم؛ و سیوم قسم از سوی مشرق است، و اندر آن شهرهای بسیار است چون:

نجران و عثر و بیشه و غیر آن. و اندر این قسم نواحی بسیار است. و هر ناحیتی ملکی و رئیسی دارد. و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست، و قومی مردمی باشند خود سر و بیشتر دزد و خونی و حرامی. و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد و پنجاه فرسنگ برآید. و خلقی بسیار باشند و همه نوع. و قصر غمدان به یمن است، به شهری که آن را صنعا گویند، و از آن قصر اکنون بر مثال تلی مانده است، در میان شهر، و آنجا گویند که خداوند این قصر پادشاهان همه جهان بوده است. و گویند که در آن تل گنجها و دفینه های بسیار است و هیچ کس دست بر آن نیارد بردن، نه سلطان و نه رعیت. و عقیق بدین شهر صنعا کنند. و آن سنگی است که از کوه ببرند و در میان ریگ بر تا به آتش بریان کنند و در میان ریگ به آفتابش بپرورند و به چرخ بپیرایند. و من به مصر دیدم که شمشیری به سوی سلطان آورده بودند، از یمن که دسته و برچک او از يك پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت. صفت مسجدالحرام و بیت کعبه - گفته ایم که خانه کعبه در میان مسجد الحرام و مسجدالحرام در میان شهر مکه، و طول آن از مشرق به مغرب است و عرض آن از شمال به جنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکن ها در مالیده است تا به مدوری مایل است، زیرا که چون در مسجد نماز کنند، از همه جوانب، روی به خانه باید کرد. و آنجا که مسجد طولانی تر است، از باب ابراهیم علیه السلام است تا به باب بنی هاشم چهارصد و بیست و چهار ارش است. و عرضش از باب‌الندوه، که سوی شمال است، تا به باب الصفا، که سوی جنوب است، و فراختر، جایش سیصد و چهار ارش است. و به سبب مدوری جایی تنگتر نماید و جایی فراختر، و همه گرد بر گرد مسجد، سه رواق است بپوشش، به عمود های رخام برداشته اند.

و میان سرای را چهار سو کرده، و درازی پوشش که به سوی ساحت مسجد است به چهل و پنج طاق است و پهنایش به بیست و سه طاق. و عمود های رخام تمامت صد و هشتاد و چهار است. و گفتند این عمود ها همه خلفای بغداد فرمودند از جانب شام به راه دریا بردن. و گفتند چون این عمود ها به مکه رسانیدند، آن ریسمان ها که در کشتی ها و گردونها بسته بودند و پاره شده بود، چون بفروختند از قیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد. و از جمله آن عمود ها یکی در آنجاست که باب‌الندوه گویند، ستونی سرخ رخامی است. گفتند این ستون را همسنگ دینار خریده اند، و به قیاس آن، يك ستون سه هزار من بود. مسجد حرام را هیجده در است همه به طاق ها ساخته اند بر سر ستونهای رخام، و بر هیچ کدام دری نشانده اند که فراز توان کرد. بر جانب مشرق چهار در است: از گوشه شمالی باب‌النبی، و آن به سه طاق است بسته، و هم بر این دیوار، گوشه جنوبی، دری دیگر است که آن را هم باب‌النبی گویند، و میان آن دو در صد ارش بیش است و این در به دو طاق است. و چون از این در بیرون شوی بازار عطاران است که خانه رسول علیه السلام در آن کوی بوده است و بدین در به نماز اندر مسجد شدی. و چون ازین در بگذری هم بر این دیوار شرقی باب علی، علیه السلام، در مسجد رفتی به نماز. و این در به سه طاق است.

و چون از این در بگذری بر گوشه مسجد مناره ای دیگر است بر سر سعی، که از آن مناره که به باب بنی هاشم است تا بدینجا بپاید شتافتن، و این مناره هم از آن چهارگانه مذکور است. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجد است هفت در است: نخستین بر رکن - که نیم گرد کرده اند- باب الدقاقین است، و آن به دو طاق است، و چون اندکی به

جانب غربی بروی دری دیگر است، به دو طاق و آن را باب الفسانین گویند. و همچنان قدری دیگر بروند باب الصفا گویند، و این در را پنج طاق است، و از همه، این طاق میانین بزرگتر است. بر هر جانب او دو طاق کوچک. و رسول علیه السلام از این در بیرون آمده است که به صفا شود و دعا کند. و عتبه این طاق میانین سنگی سپید است عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول علیه الصلوة و السلام پای مبارک خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارک او گرفته، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه بریده اند، و در آن سنگ سپید ترکیب کرده، چنانکه سر انگشت های پا اندرون مسجد دارد. و حجاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرک را. و من روی بر آن نشان نهادن واجب تر دانستم. و از باب الصفا سوی مغرب مقداری دیگر بروند، باب الطوی است، به دو طاق. و از آن بگذرند باب المعامل، به دو طاق، و برابر این سرای بو جهل است. که اکنون مستراح است. بر دیوار مغربی که آن عرض مسجد است سه در است: نخست آن گوشه ای که با جنوب دارد باب عروة، به دو طاق است. و به میانه این ضلع باب ابراهیم علیه السلام، است، به سه طاق. و بر دیوار شمالی - که آن طول مسجد است - چهار در است: بر گوشه مغربی باب الوسیط است، به يك طاق، چون از آن بگذری سوی مشرق باب العجلة است، به يك طاق. و چون از آن بگذری به میانه ضلع شمالی باب الندوة است به دو طاق. و چون از آن بگذری باب المشاورة است به يك طاق. و چون به گوشه مسجد رسی شمالی مشرقی دری است باب بنی شیبۀ گویند.

و خانه کعبه به میان ساحت مسجد است، مربع طولانی، که طولش از شمال به جنوب است و عرضش از مشرق به مغرب. طولش [هفده ارش و بلندی] سی ارش است و عرض شانزده. و در خانه سوی مشرق است. و چون در خانه روند رکن عراقی بر دست راست باشد و رکن حجرالاسود بر دست چپ. و رکن مغربی جنوبی را رکن یمانی گویند. و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند. و حجرالاسود در گوشه دیوار به سنگی بزرگ ترکیب کرده اند، و در آنجا نشانده، چنانکه مردی تمام قامت بایستد با سینه او مقابل باشد. و حجرالاسود به درازی به دستی و چهار انگشت باشد، و به عرض هشت انگشت باشد، و شکلش مدور است. و از حجرالاسود تا در خانه چهار ارش است. و آنجا را که میان حجرالاسود و در خانه است ملتزم گویند. و در خانه از زمین به چهار ارش برتر است چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده بر عتبه رسد. و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه به وقت حاجت در پیش در نهند، تا مردم بر آن روند و در خانه روند. و آن چنان است که به فراخی ده مرد بر پهلوی هم به آنجا بر توانند رفت و فرود آمد.

و زمین خانه بلندست بدین مقدار که گفته شد. صفت در کعبه - در کعبه دری است از چوب ساج، به دو مصراع. و بالای در شش ارش و نیم است. و پهنای هر مصراعی يك گز و سه چهار يك، چنانکه هر دو مصراع سه گز و نیم باشد. و روی در و در افراز هم، نبشته است و بر آن نقره کاری دایره ها و کتابت ها نقاشی مثبت کرده اند، و کتابت های بزر کرده، و سیم سوخته در رانده، و این آیت را تا آخر بر آنجا نوشته: «ان اول وضع للناس للذي ببكة». الآية و دو حلقه نقره گین بزرگ که از غزنین فرستاده اند بر دو مصراع در زده، چنانکه دست هر کس که خواهد بدان نرسد و دو حلقه دیگر نقره گین خوردتر از آن هم بر دو مصراع در زده، چنانکه دست هر کس خواهد بدان رسد. و قفلی بزرگ از نقره بر این دو حلقه زیرین بگذرانیده که بستن در به آن باشد، و تا آن قفل بر نگیرند در گشوده نشود. صفت اندرون کعبه - عرض دیوار یعنی ثخانتش شش شبر است. و زمین خانه را فرش از رخام است، همه سپید.

و در خانه سه خلوت كوچك است بر مثال دكان ها: يكي مقابل در و دو بر جانب جنوب و شمال ستونها كه در خانه است و در زير سقف زده اند همه چوبين است، چهار سو تراشیده، از چوب ساج الا يك ستون كه مدور است و از جانب شمال تخته سنگی رخام سرخ است طولانی كه فرش زمین است و می گویند كه رسول صلی الله علیه و آله بر آنجا نماز کرده است و هر كه آن را شناسد جهد كند كه نماز بر آنجا كند. و دیوار خانه همه به تخته های رخام پوشیده است از الوان. و بر جانب غربی شش محراب است از نقره ساخته، و به میخ بر دیوار دوخته، هر يكي به بالای مردی به تكلف بسیار، از زر كاری و سواد سیم سوخته و چنان است كه این محراب ها از زمین بلندتر است و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر، ساده است و بالاتر از آن همه دیوار از رخام است تا سقف به نقارت و نقاشی کرده، و اغلب به زر پوشیده هر چهار دیوار. و در آن سه خلوت، كه صفت کرده شد، كه يكي در ركن عراقی است و يكي در ركن شامی و يكي در ركن یمانی، در هر بیغوله دو تخته چوبین به مسمار نقره بر دیوار ها دوخته اند، و آن تخته ها از كشتی نوح، علیه السلام، است. هر تخته پنج گز طول و يك گز عرض دارد. و در آن خلوت كه قفای حجر الاسود است دیبای سرخ در كشیده اند و چون از در خانه در روند، بر دست راست، زاویه خانه، خانه چهار سو کرده اند مقدار سه گز در سه گز و در آنجا درجه ای است كه آن راه بام خانه است. و دری نقره گین به يك طبقه، بر آنجا نهاده، و آن را باب الرحمة خوانند. و قفلی نقره گین بر او نهاده باشد. و چون بر بام شدي دری دیگر است افكنده همچون در بامی. هر دو روی آن در نقره گرفته. و بام خانه به چوب پوشیده است، و همه پوشش را به ديبا در گرفته، چنانكه چوب هيچ پيدا نيست. و بر دیوار پيش خانه از بالای چوب ها كتابه ای است زرین بر دیوار آن دوخته، و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته -كه مكه گرفته، و از دست خلفای بنی عباس بیرون برده- و آن المعز لدین الله بوده است. و چهار تخته نقره گین بزرگ دیگر هست برابر يكديگر هم بر دیوار خانه دوخته و مسمار های نقره و بر هر يك نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، كه هر يك از ایشان به روزگار خود، آن تخته ها فرستاده اند. و اندر میان ستونها سه قنديل نقره آویخته است، و پشت خانه به رخام یمانی پوشیده است كه همچون بلور است. و خانه را چهار روزن است، به چهار گوشه، و بر هر روزنی از آن، تخته ای آبیگینه نهاده كه خانه بدان روشن است و باران فرو نیاید. و ناودان خانه از جانب شمال است بر میانه جای. و طول ناودان سه گز است و سرتاسر به زر نوشته است. و جامه ای كه خانه بدان پوشیده بود سپید بود، و به دو موضع طراز داشت طرازی را يك گز عرض، و میان هر دو طراز ده گز به تقریب. و زير و بالا به همین قیاس، چنانكه به واسطه دو طراز علو خانه به سه قسمت بود، هر يك به قیاس ده گز. و بر چهار جانب جامه محراب های رنگین بافته اند و نقش کرده، به زر رشته و پرداخته، و بر هر دیواری سه محراب: يكي بزرگ در میان و دو كوچك بر دو طرف، چنانكه بر چهار دیوار دوازده محراب است بر آن خانه. بر جانب شمال، بیرون خانه دیواری ساخته اند مقدار يك گز و نیم و هر دو سر دیوار تا نزديك ارکان خانه برده، چنانكه این دیوار مقوس است چون نصف دایره ای. و میانجای این دیوار از دیوار خانه مقدار پانزده گز دور است.

و دیوار و زمین این موضع را مرخم کرده اند به رخام ملون و منقش، و این موضع را حجر گویند و آب ناودان بام خانه در این حجر ریزد. و در زير ناودان تخته سنگی سبز نهاده است، بر شكل محرابی، كه آب ناودان بر آن افتد. و آن سنگ چندان است كه مردی بر آن نماز تواند كردن. و مقام ابراهيم علیه السلام از خانه سوی مشرق است و آن سنگی است كه نشان دو قدم ابراهيم، علیه السلام بر آنجاست. و آن را در سنگی دیگر نهاده است، و غلاف چهارسو کرده، كه به بالای مردی باشد از چوب، به عمل هرچه نيكوتر و طبل های نقره بر او زده و آن غلاف را دو جانب

به زنجیرها در سنگهای عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند. و میان مقام و خانه سی ارش است. بئر زمزم از خانه کعبه هم سوی مشرق است و بر گوشه حجرالاسود است. و میانه بئر زمزم و خانه چهل و شش ارش است. و فراخی چاه سه گز و نیم در سه گز و نیم است. و آبش شوری دارد لیکن بتوان خورد. و سر چاه را حظیره کرده اند از تخته های رخام سپید، بالای آن دو ارش. و چهار سوی خانه زمزم آخرها کرده اند که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمین خانه زمزم را مشبك چوبین کرده اند تا آب که می ریزند فرو می رود. و در این خانه سوی مشرق است. و برابر خانه زمزم هم از جانب مشرق خانه ای دیگر است مربع، و گنبدی بر آن نهاده، و آن را سقایة الحاج گویند، اندر آنجا خم ها نهاده باشند که حاجیان از آنجا آب خورند. و از این سقایة الحاج سوی مشرق خانه ای دیگر است طولانی و سه گنبد بر سر آن نهاده است و آن را خزانه الزیت گویند، اندر او شمع و روغن و قنادیل باشد. و گرد بر گرد خانه کعبه، ستونها فرو برده اند، و بر سر هر دو ستون چوب افکنده و بر آن تکلفات کرده، از نقارت و نقش.

و بر آن حلقه ها و قلاب ها آویخته، تا به شب شمعه ها چراغ ها بر آنجا نهند از آن قندیل آویزند و آن را مشاعل گویند. و میان دیوار خانه کعبه و این مشاعل - که ذکر شد - صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاه است. و جمله خانه ها که در ساحت مسجدالحرام است، بجز کعبه معظمه، شرفها الله تعالی، سه خانه است: یکی خانه زمزم، و دیگر سقایة الحاج؛ و دیگر خزانه الزیت. و اندر پوشش که بر گرد مسجد است پهلوی دیوار صندوق هاست از آن هر شهری، از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنهر و غیره. و به چهار فرسنگی از مکه ناحیتی است از جانب شمال، که آن را برقه گویند. امیر مکه آنجا نشیند، با لشکری که او را باشد. و آنجا آب روان و درختان است، و آن ناحیتی است در مقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض. و من در این سال از اول رجب به مکه مجاور بودم. و رسم ایشان است که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بگشایند، بدان وقت که آفتاب برآید. صفت گشودن در کعبه، شرفها الله تعالی - کلید خانه کعبه گروهی از عرب دارند که ایشان را بنی شبیه گویند، و خدمت خانه ایشان کنند و از سلطان مصر ایشان را مشاھر و خلعت بود. و ایشان را رئیسی است که کلید به دست او باشد و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند. چون بدانجا رسند، از حاجیان، مردی ده بروند و آن نردبان - که صفت کرده ایم- برگیرند و بیاورند و پیش در نهند و آن پیر بر آنجا رود، و بر آستانه بایستد. و دو تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در را باز کنند، يك سر از آن یکی از این دو مرد بگیرد، و سری مردی دیگر، همچون لباده ای که آن پیر را بپوشند که در می گشاید.

و او قفل بگشاید و از آن حلقه ها بیرون کند. و خلقی از حاجیان پیش درخانه ایستاده باشند. و چون در باز کنند ایشان دست به دعا برآرند و دعا کنند. و هر که در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند، همه خلق به يك باره به آوازی بلند دعا کنند چنانکه غلغله ای عظیم در مکه افتد. پس آن پیر در اندرون شود - و آن دو شخص همچنان آن جامه می دارند- او دو رکعت نماز کند و بیاید، و هر دو مصراع در باز کند، و بر آستانه بایستد، و خطبه برخواند، به آوازی بلند، و بر رسول علیه الصلوة و السلام صلوات فرستد، و بر اهل بیت او. آن وقت آن پیر و یاران او هر دو طرف در خانه بایستند و حاج در رفتن گیرند و به خانه در می روند، و هر يك دو رکعت نماز کنند و بیرون می آیند تا آن وقت که نیمروز نزدیک آید. و در خانه که نماز کنند رو به در کنند، و به دیگر جوانب نیز رواست. وقتی که خانه پر مردم شده بود که دیگر جای نبود که در روند، مردم را شمردم، هفتصد و بیست مرد بودند. مردم یمن که

به حج آیند، عامه آن، چون هندوان، هر يك لنگی بر بسته و موی ها فرو گذاشته، و ریش ها بافته، و هر يك كتاره قطیفی، چنانکه هندوان، در میان زده -و گویند اصل هندوان از یمن بوده است و كتاره قتاله بوده است معرب کرده اند- و در میان شعبان و رمضان و شوال روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه در کعبه بگشایند. و چون ماه ذی القاعده در آید دیگر در کعبه باز نکنند. عمره جعرانه - به چهار فرسنگی مکه، از جانب شمال، جایی است آن را جعرانه گویند.

مصطفی (ص) آنجا بوده است با لشکری. شانزدهم ذی القاعده از آنجا احرام گرفته است و به مکه آمده و عمره کرده. و آنجا دو چاه است: یکی را بئر الرسول گویند: و یکی را بئر علی بن ابی طالب، صلوات الله علیهما. و هر دو چاه را آب تمام خوش باشد. و میان هر دو چاه ده گز باشد. و آن سنت بر جا دارند و بدان موسم، آن عمره بکنند. و نزدیک آن چاه کوه پاره ای است که بدان موضع گوها در سنگ افتاده است همچو کاسه ها. گویند پیغمبر علیه الصلوة و السلام به دست خورد در آن گوها آرد سرشته است و خلق که آنجا روند در آن گوها آرد سرشند با آب آن چاه ها. و همانجا درختان بسیار است، هیزم بکنند و نان پزند و تبرک را به ولایت ها برند. و هم آنجا کوه پاره ای بلند است که گویند بلال حبشی بر آنجا بانگ نماز گفته است. مردم بر آنجا روند و بانگ نماز گویند. و در آن وقت که من آنجا رفتم غلبه ای بود، که زیادت از هزار شتر عماری در آنجا بود، تا به دیگر چه رسد. و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت آدم سیصد فرسنگ بود. و از مکه تا یمن دوازده فرسنگ. و دشت عرفات در میان کوه های خرد است چون پشته ها. و مقدار دشت دو فرسنگ است در دو فرسنگ. و بر آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم، علیه السلام، بنا کرده است. و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است. و چون وقت نماز پیشین شود خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری کند. پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز به جماعت، به رسم مسافران، بکنند و هم در وقت ققامتی نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز به جماعت بکنند پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند.

به يك فرسنگی آنجا کوهی خرد سنگی است، که آن را جبل الرحمة گویند، بر آنجا بایستند و دعا کنند تا آن وقت که آفتاب فروز رود. و پسر شاد دل که امیر عدن بود آب آورده بود از جایی دور، و مال بسیار بر آن خرج کرده، و آب را از آن کوه آورده، و به دشت عرفات برده، و آنجا حوض ها ساخته، که در ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این پسر شاد دل بر سر جبل الرحمة چهار طاقی ساخته عظیم، که روز و شب عرفات، بر گنبد آن خانه چراغ ها و شمعهای بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه از او هزار دینار بستد که اجازت داد تا آن خانه بساخت. نهم ذی الحجه سنه اثنی و اربعین و اربعمائه حج چهارم به باری خدای، تعالی، بگزاردم و چون آفتاب غروب کرد، حاج و خطیب از عرفات بازگشتند، و يك فرسنگ بیامدند تا به مشعرالحرام. و آنجا را مزدلفة گویند. بنایی ساخته اند خوب همچون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به منی اندازند از آنجا برگیرند. و رسم چنان است که آن شب، یعنی شب عید، آنجا باشند، و بامداد نماز کنند، و چون آفتاب طلوع کند، به منی روند.

و حاج آنجا قربان کنند. و مسجدی بزرگ است آنجا که آن مسجد را خیف گویند. و آن روز خطبه و نماز عید کردن به منی رسم نیست و مصطفی (ص) نفرموده است. روز دهم به منی باشند و سنگ بیندازند -و شرح آن در مناسک حج گفته اند- دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد هم از آنجا بازگردد و هر که به مکه خواهد بود با مکه

رود. پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتیم تا لحسا، و گفتند از مکه تا آنجا به سیزده روز روند. وداع خانه خدای، تعالی، کردم. روز آدینه نوزدهم ذی الحجه سنه اثنتین و اربعین و اربعمائة، که اول خرداد ماه قدیم بود، هفت فرسنگ از مکه برفتیم مرغزاری بود. از آنجا کوهی پدید آمد. چون به راه کوه شدیم صحرایی بود و ده ها بود، و چاهی بود که آن را بئر الحسین بن سلامة می گفتند، و هوای سرد بود. و راه سوی مشرق می شد. و دوشنبه بیست و دوم ذی الحجة به طائف رسیدیم، که از مکه تا آنجا دوازده فرسنگ باشد. طائف ناحیتی است بر سر کوهی. به ماه خرداد چندان سرد بود که در آفتاب می بایست نشست - و به مکه خربزه فراخ بود- و آنچه قصبه طائف است شهرکی است و حصاری محکم دارد و بازارکی کوچک، و جامعی مختصر دارد، و آب روان و درختان نار و انجیر بسیار داشت. قبر عبدالله بن عباس، رضی الله عنه، آنجاست، به نزدیک آن قصبه. و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته اند و آن قبر را در گوشه آن مسجد گرفته، بر دست راست محراب و منبر. و مردم آنجا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته. از طائف برفتیم و کوه و شکستگی بود که می رفتیم. و هر جا حصارک ها و دیهکها بود. و در میان شکست ها حصارکی خراب به من نمودند، اعراب گفتند: این خانه لیلی بوده است، و قصه ایشان عجیب است. و از آنجا به حصار رسیدیم که آن را مطار می گفتند. و از طائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود. و از آنجا به ناحیتی رسیدیم که آن را ثریا می گفتند.

آنجا خرماستان بسیار بود و زراعت می کردند به آب چاه و دولا ب. و در آن ناحیه می گفتند که هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد به سر خود. و مردمی دزد و خونی، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند. و از طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ می داشتند. از آنجا بگذشتیم، حصار بود که آن را جزع می گفتند. و در مقدار نیم فرسنگ زمین، چهار حصار بود. آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آن را حصن بنی نسیر می گفتند. و درختهای خرما بود اندک. و خانه آن شخص که شتر از او گرفته بودیم در این جزع بود. پانزده روز آنجا بماندیم. خفیر نبود که ما را بگذارند. و عرب آن موضع، هر قومی را، حدی باشد که علف خوار ایشان بود و کسی بیگانه در آنجا نتواند شدن، که هر که را که بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند؛ پس از هر قومی خفیری باشد تا از آن حد بتواند گذشت - (و خفیر بدرقه باشد، و قلاوز نیز گویند) -. اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما بودند، و ایشان را بنی سواد می گفتند، به جزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم، و او را ابو غانم عبس بن البعیر می گفتند.

با او برفتیم قومی روی به ما نهادند، پنداشتند صیدی یافتند، چه ایشان هر بیگانه را که بینند صید خوانند چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه آن مرد بودی ما را هلاک کردند. فی الجمله در میان ایشان يك چندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذارند. و از آنجا خفیری دو بگرفتیم، هر يك به ده دینار، تا ما را به میان قومی دیگر برد. قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی نخورده بودند. چه در این بادیه ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر می خورد و ایشان خود گمان می بردند که همه عالم چنان باشد. ماخذ و منابع: حجت نشریه کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو سال های شست و پنج تا شست نه، و بگاه رشد، راسخون و نوشته های نویسنده در نشریه های خارج و داخل.

پایان قسمت چهارم

ادامه دارد